

ولادت باسعادت علی بن موسی الرضا علیه السلام

بنابر گفتهٔ محدثان و مورخان، امام رضا علیه السلام، در ۱۱ ذی قعدة سال ۱۴۸ ق در مدینه به دنیا آمدند.^۱

نام، کنیه و القاب امام رضا علیه السلام

علی نامی است که برای این مولود خجسته برگزیدند؛ پس از علی بن ابی طالب علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام، این بزرگوار، سومین علی در خانۀ اهل بیت علیهم السلام است.

رضا، صابر، وفی، صادق، رضی، زکی، ولی و... لقب‌های امام رضا علیه السلام و ابوالحسن، کنیۀ ایشان است.

پدر و مادر بزرگوار امام رضا علیه السلام

پدر امام رضا علیه السلام، امام موسی بن جعفر علیه السلام و مادر بزرگوار ایشان بانویی مکرّمه به نام نجمه یا تکتم است که پس از ولادت حضرت رضا علیه السلام، از طرف امام موسی کاظم علیه السلام، طاهره (یعنی پاکیزه) نام گرفت؛^۲ وی بانویی غنی^۳ و خردمند و از اشراف عجم بوده است.^۴

دوران کودکی و جوانی امام رضا علیه السلام

تاریخ دربارهٔ زندگی اهل بیت علیهم السلام در کودکی و جوانی تاحدّ بسیاری سکوت کرده است؛ چراکه حکومت‌های وقت به دلیل‌های مختلف علاقه‌ای به شناخته شدن این بزرگواران نداشتند. این امر سبب شده است که نسل‌های آینده از اطلاعات مربوط به زندگی اهل بیت علیهم السلام، قبل از امامت و چه بسا بعد از امامت، تاحدّ زیادی محروم بمانند.

آنچه در تاریخ آمده، این است که حضرت رضا علیه السلام در کودکی به شدت مورد توجه پدر گرامی خویش بوده‌اند. موسی بن جعفر علیه السلام بارها فرموده بودند که علی بن موسی الرضا علیه السلام امام بعد از ایشان است و کنیۀ خود، ابوالحسن، را نیز به این حضرت بخشیدند.^۵

در دوران جوانی، در مدینه به علم و تقوا مشهور بودند. فقیهان به دیدار ایشان می‌آمدند؛ سؤال می‌پرسیدند و جواب می‌گرفتند.^۶ در این زمینه، ذهبی یکی از علمای عامه می‌گوید: «حضرت رضا علیه السلام در ایام مالک بن انس، یکی از فقهای اربعة اهل سنت، در حالی که جوان بود، فتوا می‌داد.»^۷

فرزندان امام رضا

در میان مورخان و محدثان دربارهٔ تعداد فرزندان امام رضا اختلاف است. بسیاری امام جواد را تنها فرزند ایشان می‌دانند؛ همانند شیخ مفید^۸ و ابن شهر آشوب^۹ ولی برخی فرزندان دیگری نیز برای حضرت برشمرده‌اند؛ از جمله دختری به نام فاطمه.^{۱۰}

در مجموع، روایات معتبری داریم که تک‌فرزندی امام جواد را تأیید می‌کند؛ مانند اینکه مردی به نام حنان بن سدیر به امام رضا عرض کرد: «آیا می‌شود امام، بدون فرزند و جانشین باشد؟» حضرت فرمودند: «نه، بدان که مرا جز یک فرزند نخواهد بود؛ ولی خداوند به او فرزندان فراوانی عطا می‌کند.»^{۱۱}

فرزند سرزمین غربت

بسیار شنیده‌اید که امام رضا را امام غریب خطاب می‌کنند. این تعبیر، برگرفته از روایاتی است که در این زمینه به ما رسیده است. از جمله، شیخ صدوق^{۱۲} روایت کرده است که مردی از صالحان، پیامبر را در خواب دید و عرض کرد: «ای رسول خدا، کدام‌یک از فرزندان شما را زیارت کنم؟» پیامبر فرمودند: «برخی از فرزندانم نزد من می‌آیند؛ در حالی که مسموم هستند و برخی در حالی که کشته شده‌اند.» عرض کرد: «با این همه پراکندگی مکان‌های ایشان، من کدام‌یک را زیارت کنم؟» پیامبر فرمودند: «آن که به تو نزدیک‌تر است و در سرزمین غربت مدفون است.» گفت: «رضا را می‌گویید؟» پیامبر فرمودند: «بگو: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، بگو: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، بگو: صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ.»^{۱۳}

سیرهٔ عبادی امام رضا

توجه به عبادت‌ها و اذکار و ادعیه ویژه در شبانه‌روز، یکی از برنامه‌های اهل بیت بوده است که با وجود مراجعهٔ مردم و تدریس و فعالیت‌های گوناگون هرگز از آن غافل نبوده‌اند؛ این، درس بزرگی برای پیروان ایشان است.

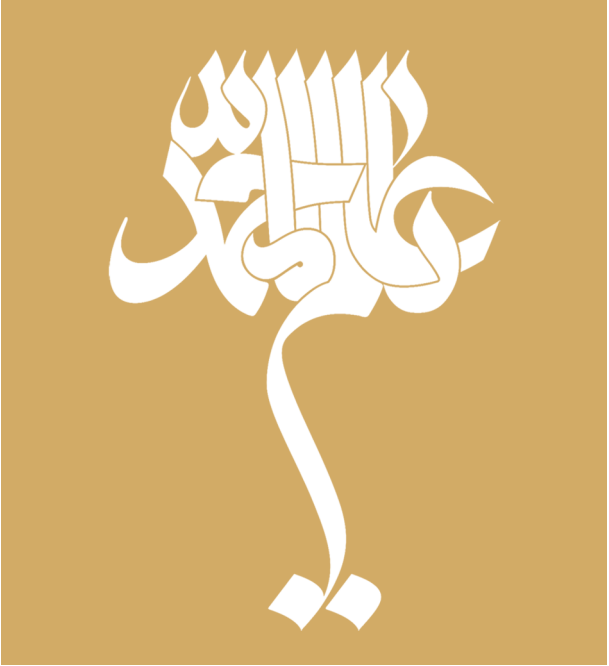
اینک به پاره‌ای از سیرهٔ عبادی امام رضا می‌پردازیم:

۱. بعد از نماز صبح به سجده می‌رفتند و تا طلوع آفتاب در سجده بودند؛
۲. وقتی که فرصت و فراغتی بود، در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواندند؛

۳. بعد از نماز همواره سجده شکر به جا می‌آوردند؛
۴. چنان با قرآن مأنوس بودند که همه سخن و پاسخ و مثال‌های ایشان قرآنی بود؛
۵. در هر سه روز، یک ختم قرآن می‌کردند و می‌فرمودند: «اگر بخواهم، در کمتر از این ختم می‌کنم؛ ولی به هر آیه‌ای که می‌رسم تأمل می‌کنم که در کجا و چه زمانی نازل شده است»؛
۶. خواب ایشان در شب اندک بود و بیشتر شب‌ها را شب‌زنده‌داری می‌کردند؛
۷. بسیار روزه می‌گرفتند و روزه سه روز در هر ماه را ترک نمی‌کردند؛
۸. در دعا همواره، ابتدا صلوات بر پیامبر و آل او می‌فرستادند و این صلوات را در نماز و پس از نماز، بسیار تکرار می‌کردند؛
۹. شب‌ها در بستر، زیاد قرآن می‌خواندند و هرگاه به آیه‌ای مربوط به بهشت یا جهنم می‌رسیدند، بسیار می‌گریستند و از خداوند، درخواست بهشت می‌کردند و از آتش به او پناه می‌بردند؛
۱۰. همه اوقات به ذکر خدا مشغول بودند و بیش‌ازهمه از خداوند پروا داشتند.^{۱۳}

سیره اجتماعی امام رضا

۱. وقتی نزد مردم می‌آمدند، خود را برای ایشان مرتب می‌کردند؛
۲. هرگز با زبان، کسی را نمی‌آزردند؛
۳. هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کردند؛
۴. هرگز حاجت کسی را که می‌توانستند، رد نمی‌کردند؛
۵. درمقابل دیگران، پای خود را دراز نمی‌کردند و تکیه نمی‌دادند؛
۶. دیده نشد که قهقهه بزنند؛ بلکه خنده ایشان تبسم بود؛
۷. به معطر کردن خویش به‌ویژه هنگام حضور در جمع مردم علاقه داشتند؛
۸. بسیار به دیگران خدمت می‌کردند و صدقه می‌دادند و این کار را بیشتر در شب‌های تاریک انجام می‌دادند؛
۹. بسیار متواضع بودند؛
۱۰. به میهمان بسیار احترام می‌گذاشتند.^{۱۴}



مقام و شخصیت علمی امام رضا علیه السلام

هر مسلمان آگاهی می‌داند که علوم اهل‌بیت علیهم السلام از علم بی‌پایان الهی سرچشمه می‌گیرد و ایشان تمامی علوم پیامبران مرسل و ملائکهٔ مقرب را دارا هستند^{۱۵} و هیچ چیزی نیست که مردم به آن نیازمند باشند و از آن‌ها پنهان بماند.^{۱۶}

ولی شرایط خاص هر امام [به اقتضای فرصت‌های هر زمان] و دستورالعمل ویژه‌ای که از طرف خداوند برای آن‌ها صادر شده بود، سبب می‌شد که بعضی از ایشان مجال بیان دین و اظهار علوم گستردهٔ خود را بیشتر داشته باشند؛ مانند امام علی و امام باقر و امام صادق علیهم السلام.

همان‌طور که گفته شد، شخصیت امام رضا علیه السلام از نظر علمی به گونه‌ای است که امام صادق علیه السلام، با آنکه رئیس مذهب جعفری هستند، آن حضرت را عالم آل محمد علیه السلام معرفی کرده و آرزوی درک ایشان را داشته‌اند!^{۱۷} در دوران امام رضا علیه السلام، سه جریان مهم سبب شد که علم الهی ایشان نمایان شود:

۱. فتنه واقفیه و شبهاتی که آن‌ها در امامت حضرت رضا علیه السلام مطرح کردند و امام علیه السلام با پاسخ‌های عمیق خود، مردم را هدایت می‌کردند؛

۲. هلاکت برامکه در سال چهارم امامت امام رضا علیه السلام که سبب شد یکی از مهم‌ترین دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام به‌دست هارون از میان برود و به‌طورنسی فرصت خوبی برای نشر آثار اهل‌بیت علیهم السلام فراهم کرد؛

۳. مسئله ولایتعهدی امام رضا علیه السلام که نگاه‌ها را متوجه ایشان کرد و مأمون عباسی با تشکیل محافل علمی و مجالس بحث و مناظره سعی در آن داشت تا حضرت را مقابل بزرگان ادیان و علمای مذاهب، عاجز نشان دهد؛ اما از آنجا که خداوند متعال کید و مکر حيله‌گران را به خودشان بر می‌گرداند، همین جلسات و محافل مناظره، سبب آشکار شدن عظمت حضرت رضا علیه السلام شد؛ به‌گونه‌ای که دانشمندان بزرگ به دانش گسترده ایشان اعتراف کردند.

در برخی از محافلی که مأمون ترتیب داده بود، دانشمندان تمامی ملت‌ها [از بزرگان یهود و نصاری و صابئی و زرتشتی و متکلمان] جمع شده بودند و جلسه چنان عظیم و سنگین بود که حسن بن محمد نوفلی به وحشت افتاده بود و نصیحت‌گونه به حضرت گفت: «آن‌ها اهل مغالطه و شبهه هستند، از آن‌ها حذر کنید!»

امام رضا علیه السلام تبسمی کردند و فرمودند: «آیا می‌ترسی بر من پیروز شونی؟... ای نوفلی، آیا می‌دانی چه وقت مأمون از این کار پشیمان می‌شود؟ وقتی استدلال مرا با اهل‌تورات، به تورات آن‌ها و با اهل‌انجیل، به انجیل آن‌ها و با اهل‌زبور، به زبورشان و با صابئین، به زبان عبری خودشان و با اهل‌هرا بزه،^{۱۸} با زبان فارسی آن‌ها و با اهل‌روم، به زبان رومی و با [دیگر] سخن‌داران به لغت خودشان بشنود... آنگاه که من بر همه آن‌ها پیروز شدم و هر گروهی در برابر حجت و دلیل من مغلوب شد و سخن خود را رها و به درستی سخن من اعتراف کرد، مأمون [از تشکیل جلسه] پشیمان می‌شود و لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ...»^{۱۹}

آگاهی امام رضا علیه السلام از زبان‌های گوناگون

شخصیت علمی امام رضا علیه السلام در مسائل دینی و عقلی و علوم رایج زمان خود خلاصه نمی‌شد؛ بلکه جلوه‌هایی از علوم الهی ایشان بر مردم ظاهر شد که نشان از اتصال آن حضرت علیه السلام به عالم غیب می‌داد؛ از جمله:

۱. آشنایی کامل به زبان‌های گوناگون رایج در آن زمان

روزی اباصلت هروی به امام رضا علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، من از این همه تسلط شما به زبان‌های گوناگون در شگفتم!» حضرت فرمودند: «ای اباصلت، من حجت خداوند بر خلق او هستم؛ خداوند هرگز حاجتی را بر گروهی قرار نمی‌دهد که زبان آن‌ها را نشناسد. مگر به تو نرسیده است سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که [فرمود:]: «به ما فصل الخطاب داده‌اند؛ و این جز آگاهی از لغات (زبان‌های گوناگون) نیست.»^{۲۰}



۲. آشنایی به زبان پرندگان و حیوانات

جلوه‌های متعددی از آگاهی امام رضا علیه السلام به زبان حیوانات، در تاریخ ثبت شده است که به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

سلیمان بن جعفر می‌گوید: «با حضرت رضا علیه السلام در باغ بودم که ناگهان گنجشکی نزد حضرت آمد و شروع به سروصدا کرد. حضرت فرمودند: 'می‌دانی چه می‌گوید؟' عرض کردم: 'نه؛ خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند!' امام علیه السلام فرمودند: 'می‌گویند ماری می‌خواهد جوجه‌های او را

بخورد. این عصا را بردار و به خانه‌اش برو و مار را بکش. دنبال گنجشک به خانه‌اش رفته‌م و دیدم که ماری در حال حرکت بود؛ آن را کشتم.»^{۲۱}

دانش گسترده امام رضا (ع) در علوم غیبی

گوشه‌ای از دریای علوم امام رضا (ع) در خبرهای غیبی ایشان جلوه گر شده است که در این مجال به یک نمونه اشاره می‌شود:
مأمون، بعد از شهادت امام رضا (ع) این‌طور تعریف کرد: «از حضرت،



چیزی (دعایی) خواستم تا فرزند کنیز زاهریه من که باردار است و نزد من از همه کنیزان محبوب‌تر است، سالم بماند؛ چرا که چند بار بچه‌اش را سقط کرده است. حضرت فرمود: 'نگران نباش؛ پسری می‌زاید، شبیه‌ترین مردم به مادرش و در دست راست و پای چپش انگشتی زیادی دارد.' همان‌گونه شد که حضرت فرموده بود...»^{۲۲}

همچنین امام رضا (ع) بارها درباره شهادت خود به وسیله مأمون و چگونگی آن خبر داده بود که مشروح آن در فصل شهادت ایشان خواهد

آمد؛ در این قسمت فقط به دو نمونه اشاره می‌کنیم: موسی بن عمران گفته است: «همراه علی بن موسی در مسجد مدینه بودم و هارون مشغول سخنرانی بود. حضرت فرمودند: 'من و او را در یک محل دفن می‌کنند.'^{۲۴} گاه نیز دو انگشت سبابه و وسطی را به یکدیگر می‌چسبانند و می‌فرمودند: «من و هارون مثل این دو خواهیم بود.» راوی می‌گوید: «معنی سخن حضرت را نفهمیدم تا آنکه ایشان کنار هارون به خاک سپرده شدند!»^{۲۵}

فعالیت‌های فرهنگی امام رضا

با مراجعه به آثار ماندگار اهل بیت علیهم‌السلام درمی‌یابیم که بعد از امام علی و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام، بیشترین آثار از امام رضا علیه‌السلام به ما رسیده است و این، به دلیل شرایط خاص و فرصت مناسبی بود که در زمان ایشان پدید آمد. با وجود تلاش بی‌نتیجه دشمن برای نشان دادن ضعف علمی و کاستن از محبوبیت امام رضا علیه‌السلام، دوران امامت و به‌ویژه دوره ولایتعهدی حضرت رضا علیه‌السلام، فرصت مناسبی فراهم کرد تا ایشان برای نشر علوم اسلامی و حقایق مکتب اهل بیت علیهم‌السلام اقدام کنند.

از مهم‌ترین اقدامات فرهنگی امام رضا علیه‌السلام، نشر عقیده شیعه درباره امام و امامت است؛ زیرا بسیاری از مخالفان، درباره امام از چنان عقاید سطحی برخوردارند که مقام و جایگاه امام را، حتی از انسان‌های معمولی هم پایین‌تر می‌آورند؛ به طوری که هیچ‌گانه‌ی را مانع امامت یا اطاعت از او نمی‌دانند. امام رضا علیه‌السلام به ترویج عقیده اهل بیت علیهم‌السلام در این باره همت گماشتند و در موقعیت‌های مختلف به نشانه‌های امام اشاره فرمودند.^{۲۶} مهم‌ترین آن، سخنان مفصل حضرت علیه‌السلام در اوایل ورود به مرو است که وقتی خبر اختلاف مردم درباره امامت به ایشان رسید، در مسجد جامع این شهر، بیان کردند.^{۲۷} همچنین، انبوه روایات رسیده از امام رضا علیه‌السلام حکایت از آن دارد که این بزرگوار برای تبیین اهمیت امام از دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام، در معرفی شخصیت والای ائمه اطهار علیهم‌السلام و بیان فضایل ایشان برای مردم، همواره تلاش کرده‌اند.

مقابله با غلو و غالیان و مبارزه با فرقه صوفیه از دیگر فعالیت‌های فرهنگی امام رضا علیه‌السلام است که توضیح آن در این مجال نمی‌گنجد.

هجرت تاریخی امام رضا (ع) به خراسان

امام رضا (ع) به دلیل نامه‌های زیاد و مراجعات مکرر مأموران مأمون به ایشان، درحالی برای هجرت به خراسان آماده شدند که از آن کراهت داشتند و می‌دانستند که در این سفر از دنیا خواهند رفت.^{۲۸}



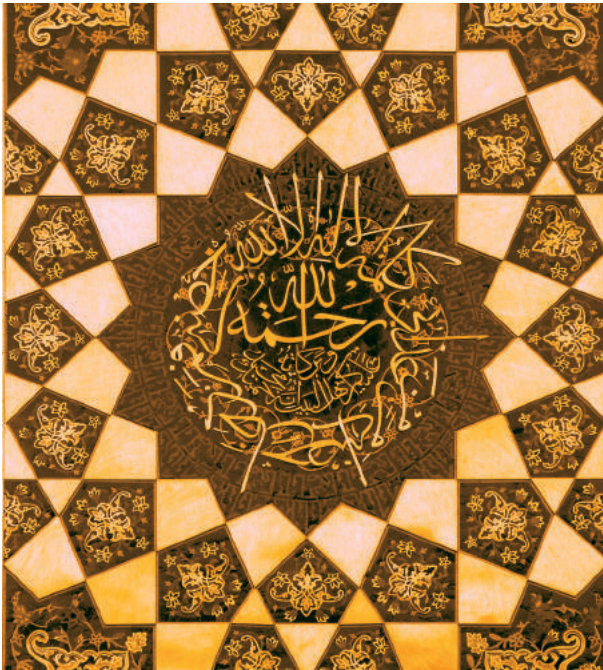
حدیث سلسله الذهب

وقتی امام رضا علیه السلام خواستند از نیشابور حرکت کنند، مردم نیشابور برای بدرقه آمده بودند. عده‌ای از اصحاب حدیث، افسار ناقه حضرت را گرفتند و گفتند: «ای پسر رسول خدا! از میان ما می‌روی و ما را به حدیثی از



احادیث جدّت، رسول خدا ﷺ آگاه نمی‌سازی که از آن بهره‌مند شویم؟ تو را به حق پدران طاهrint سوگند، برای ما حدیثی از پدر خویش بیان فرما!»

در روایتی دیگر نقل شده است که ابوزرعه و محمد بن اسلم از حافظان حدیث نبوی به حضرت عرض کردند: «ای بزرگ‌زاده بزرگان! ای امامزاده امامان! ای نتیجه پاک و پسندیده و ای خلاصه پیامبران! تو را به



حق پدران پاکیزه و نیاکان بزرگوارت که صورت مبارک خویش را به ما نشان بده و حدیثی از پدرانت برای ما روایت کن تا یادگار شما باشد.»
 آنگاه، مرکب حضرت ایستاد و پرده کنار رفت و چشم مسلمانان به جمال مبارک ایشان روشن شد؛ مردم اشک شوق می‌ریختند. در این حال بودند تا ظهر شد. بزرگان و قاضیان فریاد زدند: «ای مردم، گوش کنید و دل بسپارید و پیامبر ﷺ را دربارهٔ خاندانش آزرده نکنید!»

۲۴ هزار قلم آماده نوشتن بود که امام رضا علیه السلام فرمودند: «شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود: شنیدم از پدرم محمد بن علی علیه السلام که فرمود: شنیدم از پدرم علی بن حسین علیه السلام که فرمود: شنیدم از پدرم امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: شنیدم از جبرئیل که می فرمود: شنیدم که خداوند عز و جل فرمود: **كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَرَجَ وَ بَارَوِي مِنْ (حِصَارٍ وَ قَلْعَةٍ مُسْتَحْكَمٍ مِنْ)** است که هر کس در آن وارد شود، از عذاب من در امان خواهد بود.»^{۲۹} مرکب به راه افتاده بود که امام علیه السلام سر از کجاوه بیرون آوردند و با صدای بلند فرمودند: «بَشُرُوْطَهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوْطِهَا؛ البته شرطهایی دارد و من از شرطهای آن هستم!»^{۳۰} همه فهمیدند که ولایت، شرط توحید است.

مرو

امام رضا علیه السلام، پس از تحمل چهار ماه سفر، در نیمه اول سال ۲۰۱ ق وارد مرو، مرکز حکومت مأمون شدند.^{۳۱} هنگام ورود حضرت علیه السلام به مرو، مردم با شور و شوق فراوان مقدم ایشان را گرامی داشتند؛ به گونه ای که مرو تا آن روز، چنان شادی و هیجانی به خود ندیده بود. انبوه جمعیت تا بیرون شهر به استقبال آمده بودند. امام علیه السلام پس از عبور از میان صفوف فشرده مردم، در منزلی مستقر شدند که نزدیک قصر حکومتی برای ایشان آماده شده بود.^{۳۲}

نماز عید فطر

از حوادث مهم دوران ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، حرکت ایشان برای برگزاری نماز عید فطر است.

مأمون اصرار داشت که امام رضا علیه السلام، نماز عید سعید فطر را بخواند. امام رضا علیه السلام به او فرمودند: «میان ما شرایطی بود که این کار (ولایتعهدی) را پذیرفتم؛ شرط کرده بودم که در کار حکومت دخالت نکنم.»

مأمون گفت: «من فقط می خواستم دل مردم و لشکریان و خدمتگزاران

مطمئن شود و از آنچه خداوند شما را به آن برتری داده است، آگاه شوند.» سپس آن قدر اصرار کرد تا آنکه امام رضا علیه السلام فرمودند: «اگر مرا معاف کنی، نزد من محبوب تر است؛ و گرنه آن گونه می روم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام [برای نماز عید] خارج می شدند.» مأمون گفت: «هر طور دوست دارید، انجام دهید!» جارچی ها به مردم خبر دادند که فردا، نماز عید فطر را حضرت رضا علیه السلام خواهند خواند!

آفتاب عید که طلوع کرد، کوچه ها و خیابان ها در موج مردم گم شده بود؛ زن ها و کودکان روی پشت بام ها نشسته بودند و فرماندهان و رجال دولت هم پشت در خانه امام رضا علیه السلام جمع شده بودند.

هنگام طلوع خورشید، امام رضا علیه السلام غسل عید کردند، عمامه سفیدی بر سر گذاشتند و گوشه ای از آن را بر سینه و گوشه ای را میان دو کتف انداختند... و به اطرافیان خود نیز فرمودند: «همان گونه انجام دهید که من انجام دادم.» سپس عصایی به دست گرفتند و با پای برهنه از خانه بیرون آمدند. پا را که در کوچه گذاشتند، سر به آسمان بلند کردند و چهار تکبیر گفتند: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَانَا...» فرماندهان و مردم که بهترین لباس های خود را پوشیده بودند، همین که امام رضا علیه السلام و اطرافیان ایشان را با آن شکل دیدند، از اسب ها پایین آمدند و کفش ها را در آوردند؛ در روایتی آمده است: «برخی به زحمت و با کارد، کفش یا بندهای آن را می بریدند.»^{۳۳} حضرت رضا علیه السلام کنار درب ایستادند و با صدای بلند فرمودند: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ مَا هَدَانَا...»؛ حاضران هم تکرار کردند. صدای گریه و فریاد جمعیت، مرو را به لرزه در آورده بود! امام رضا علیه السلام حرکت کردند؛ بعد از هر ده قدم می ایستادند و سه تکبیر می گفتند؛ به گونه ای که گویی زمین و آسمان به ایشان پاسخ می دادند. فضل بن سهل، وزیر و فرمانده سپاه، به مأمون گفت: «اگر علی بن موسی با این روش به نماز برود [و به مصلا برسد]، مردم شیفته او می شوند و فریب خواهند خورد؛ بهتر است از ایشان بخواهی برگردد!» مأمون شخصی را فرستاد و از حضرت علیه السلام خواست که برگردند.

امام رضا علیه السلام کفش خود را پوشیدند و برگشتند^{۳۴} و مصلا در حسرت نمازی از جنس نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند.

شهادت امام رضا

امام رضا علیه السلام، شب قبل از شهادت خود، دنبال هرثمه فرستادند و به او فرمودند: «آنچه می‌گویم بشنو و حفظ کن: هنگام بازگشت من به سوی خداوند فرا رسیده است و زمان آن است که به جد و پدرانم ملحق شوم. این طغیانگر (مأمون) تصمیم گرفته است که مرا با انگور و انار مسموم کند؛ انگور را با نخ و سوزن مسموم کرده و انار را توسط غلامی که دستش مسموم است برایم دانه می‌کند. فردا مرا دعوت می‌کند تا از آن بخورم و حکم و قضا انجام می‌پذیرد...»^{۳۵}

در ادامه روایت آمده است که وقتی هرثمه بعد از شهادت امام رضا علیه السلام، سخن حضرت درباره انگور و انار را به مأمون گفت، رنگ مأمون گاهی زرد و گاهی قرمز و گاهی سیاه می‌شد تا اینکه بی‌هوش شد و در حال بی‌هوشی با صدای بلند می‌گفت: «وای بر مأمون از جانب خدا، وای بر او از پیامبر؛ وای بر او از علی بن ابی طالب، وای بر او از جانب فاطمه زهرا،...» همچنین، هنگامی که به هوش آمد، به هرثمه گفت: «به خدا سوگند، نه تو و نه هیچ‌کس در زمین و آسمان، نزد من عزیزتر از رضا نیست؛ به خدا قسم، اگر به من خبر برسد که از آنچه دیدی و شنیدی، چیزی بازگو کرده‌ای، همان، مرگ تو خواهد بود.» هرثمه قول داد که اگر چیزی را بازگو کند، خون او برای مأمون حلال باشد و مأمون از او در کتمان آن، عهد و پیمان گرفت.^{۳۶}

امام رضا علیه السلام به اباصلت فرمودند: «به قبه هارون برو و از چهار طرف آن، مشتی خاک بیاور.» وقتی اباصلت خاک‌ها را آورد، حضرت خاک پشت سر را بوییدند و به زمین ریختند و فرمودند: «مأمون می‌خواهد مرا اینجا دفن کند؛ ولی سنگ سخت بزرگی ظاهر می‌شود که اگر همه کلنگ‌های خراسان را بیاورند، نمی‌توانند آن را جدا کنند.» سپس خاکی را بوییدند که مربوط به بالای سر و پایین پا بود و همان سخن را تکرار کردند و در نهایت پس از بوییدن خاک طرف قبله (خاک مقابل هارون)، فرمودند: «اینجا برایم گودالی خواهند کند...»

آنگاه فرمودند: «ای اباصلت! فردا من نزد این فاجر می‌روم؛ اگر با سر برهنه بیرون آمدم، با من سخن بگو که پاسخ می‌دهم؛ ولی اگر با سر پوشیده بیرون آمدم، با من سخن نگو.»

اباصلت می‌گوید: «فردا حضرت لباس‌های خود را پوشیدند و در محراب

به انتظار نشستند تا آنکه غلام مأمون آمد و ایشان را همراه خود برد. امام علیه السلام حرکت کرد، من نیز رفتم؛ مقابل مأمون سبدی از انگور و دیگر میوه‌ها بود، در دستش نیز خوشهٔ انگوری بود که مقداری از آن را خورده بود. همین که امام رضا علیه السلام را دید، با شتاب از جا برخاست، حضرت را در آغوش گرفت، میان دو چشم ایشان را بوسید و در جای خود نشاند؛ سپس آن خوشهٔ انگور را به حضرت تعارف کرد و گفت: 'ای پسر رسول خدا، من تابه حال انگوری بهتر از این ندیده‌ام.' امام علیه السلام فرمودند: 'انگوری بهتر از این در بهشت هست!'

مأمون گفت: 'بفرما، میل کن!' امام علیه السلام فرمودند: 'میل ندارم.' مأمون گفت: 'نکند به من شک داری؟' حضرت علیه السلام آن خوشه را گرفتند، سه دانه میل کردند، خوشهٔ انگور را بر زمین انداختند و برخاستند.

مأمون بلند شد و گفت: 'کجا می‌روی؟' امام رضا علیه السلام فرمودند: 'آنجا که مرا فرستادی!' ^{۳۷} آنگاه در حالی که سرشان پوشیده بود، بیرون آمدند. سم در سلول‌های تن امام رضا علیه السلام نفوذ می‌کرد؛ آن قدر که تا خانه، بارها نشستند و برخاستند. امام عبا به سر کشیده بودند؛ ابابصت فهمید که کار تمام است. این خانه، قتلگاه غربت آقا شده بود و جز ابابصت، کسی نبود که بر او گریه کند. اما آمد؛ او که باید می‌آمد...

ابابصت ادامه می‌دهد: «من با امام علیه السلام سخن نگفتم؛ حضرت وارد خانه شدند و در بستر خوابیدند و دستور دادند که در خانه بسته شود. در را بستم و در حیاط خانه، غمگین مانده بودم. ناگهان نوجوانی زیبا و مشکین‌موی دیدم که از همه به حضرت رضا علیه السلام شبیه‌تر بود. به طرف او رفتم و گفتم: 'چگونه از در بسته وارد شدید؟' فرمودند: 'همان که در این هنگام، من را از مدینه به اینجا آورد، من را از در بسته وارد خانه کرد.' عرض کردم: 'شما کیستید؟' فرمودند: 'ای ابابصت، من حجت خدا بر تو هستم؛ من محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) هستم.' بعد به طرف پدر بزرگوارشان رفتند. همین که حضرت رضا علیه السلام فرزند خود را دیدند از جا برخاستند، او را در آغوش گرفتند، میان دو چشمش را بوسیدند... و سخنانی مخفیانه [از اسرار امامت] گفتند که نفهمیدم... آنگاه روح مطهر امام رضا علیه السلام به رضوان پرواز کرد.

حضرت جواد علیه السلام مشغول غسل پدر شدند. خواستم کمک کنم که فرمودند: 'با من کسانی هستند که کمک کنند!' آنگاه فرمودند: 'به داخل

برو و کفن و حنوط را بیاور. سپس پدر خود (امام رضا) را کفن کردند و بر او نماز خواندند. بعد فرمودند: 'تابوت را بیاور.' عرض کردم: 'نزد نجار بروم تا تابوت درست کند؟' فرمودند: 'به داخل خانه برو؛ آنجا تابوتی هست!' رفتم و تابوتی دیدم که قبل از این ندیده بودم. امام جواد پدرشان را در تابوت گذاشتند و دو رکعت نماز خواندند... سپس امام رضا را از تابوت در آوردند و در بستر قرار دادند؛ طوری که گویا هنوز غسل و کفن نشده‌اند. آنگاه فرمودند: 'ای اباصلت، برخیز و در را برای مأمون باز کن.' در را باز کردم؛ دیدم مأمون است با غلامان. آن ملعون [که شهادت امام رضا برایش قطعی شده بود و] گریبان چاک داده بود و بر سر می‌زد، با گریه وارد شد؛ در حالی که می‌گفت: 'ای سرور من، دل من را با مصیبت خود به درد آوردی...'. [به این ترتیب همان طور شد که امام رضا خبر داده بودند.]^{۳۸}

طلوعی مانند گار

تاریخ شهادت امام رضا بر اساس مشهورترین روایات، آخر ماه صفر سال ۲۰۳ق، در سن ۵۵ سالگی ایشان بوده است. با آمدن امام جواد در میان بهت و حیرت اباصلت، خورشید خورشیدها در دامان امام پس از خود، طلوعی دیگر یافت؛ طلوعی که این خاک را قطعه‌ای از بهشت کرد و انوار آن، پس از گذشت بیش از ۱۲۳۰ سال، هنوز و تا همیشه جلوه‌گر است.

